

چرایی نیاز به دین و حیانی

در دنیای امروز

رحم ماموستا ملا عبدالله احمدیان - مهاباد

انسانها در هر زمانی این توان را داشته‌اند که بوسیله عقل خود، از احساس و مشاهده جزئیات و تجربه آنها، کلیاتی را درک نموده، و مقداری از علم را کسب و به آن نسبت نیازهای بعد جسمی خود را رفع نمایند، و با گذشت زمان و تعاقب نسل‌ها، استنباط و تجارب انسانها افزون‌تر، و آگاهی از خواص اشیاء عمیق‌تر، و درک قواعد و فرمول ترکیبها دقیق‌تر گشته است و بالاخره توانسته‌اند در سایه عقل و درک کلیات و کسب تجارب و علوم، نیازهای جسمی خود را اعم از خوراک، پوشاک، مسکن، وسایل ارتباطات و معالجات و مبارزه با آفات و غیره را به بهترین وجهی رفع نمایند و وسایل و ابزار یک زندگی بسیار مرفه و پر تنعم و لذت‌بخش را در اختیار خود داشته‌اند، اما همین انسانها در حالیکه از حیث نیازهای بعد جسمی و مادی در آسایش بوده‌اند، همواره دو امر آرامش فکری آنها را بکلی بهم زده و همه شیرینی‌های زندگی را در مذاق آنها تلخ نموده است.

نیاز به دین و حیانی در زندگی فردی

امر اول اینکه بنی نوع انسان چنین نیست که مانند جانداران دیگر با رفع نیازهای جسمی و مادی

آیا جوامع متمدن و مترقی بشری، بعد از آگاهی از آنهمه علوم و صنایع و اکتشافات حیرت‌انگیز، باز هم به دین و حیانی نیازمند می‌باشند؟

پاسخ این پرسش بطور اجمال، این است که آری! باز هم به دین و حیانی نیازمند می‌باشند، زیرا علم و صنعت و دیگر پیشرفتهای بشری تنها نیازهای بعد جسمی و مادی جوامع بشری را بر طرف می‌کند، و هرگز آنها را از یک دین و حیانی که نیازهای بعد روحی و معنوی آنها را رفع می‌کند بی‌نیاز نخواهد کرد.

اما پاسخ تفصیلی این پرسش از این قرار است که خدای متعالی، با قدرت بی‌نهایت و علم محیط و حکمت فراگیرش، انسان را موجودی دو بعدی آفرید (بعد جسمی و بعد روحی) و در اشاره به دو بعدی بودن انسان فرموده است: «انی خالق بشرأ من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقوا له ساجدین»^(۱)؛ (یعنی) من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگامیکه آنرا سر و سامان دادم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپیرد.

خدای متعال، برای رفع نیازهای این دو بعد، دو وسیله کاملاً متفاوت، اما هماهنگ؛ یکی عقل و دیگر روحی را به او عطا کرده است.

با مشاهده آن نظم و هماهنگی، یقین حاصل گردد که یک ذات مجرد غیر مادی و بی نهایت دانا و توانا و با حکمت و اراده این جهان منظم و هماهنگ را آفریده و همه نعمتها و تقمتهای به حکم و فرمان او بوجود می آیند؛ به هیچ وجه ممکن نیست، بخش دوم اندیشه دربارهٔ مبدأ (که چه رفتاری و چه کرداری آن مبدأ را از انسانها راضی و خشنود می کند یا موجب قهر و غضب او میگردد) بر اثر پیشرفت علوم روشن گردد. پاسخ این پرسشها خارج از دایرهٔ علوم تجربی و قوانین حل معادلات چند مجهولی و ماشینهای حساب و مغزهای الکترونیکی و کامپیوتر و غیره است، و پاسخگوی آنها تنها یک دین و حیاتی است که حقانیت آن با براهین یقین بخش ثابت شده باشد.

اندیشهٔ دوم که ذهن انسانها را فرا می گیرد و آسایش و آرامش آنها را بهم می زند، ناشی از این است که افراد نوع انسان نظر به بعد روحی فطرتاً ابدیت خواه و زوال ستیز هستند و احساس فطری آنها، فنای جسم و جاودانه ماندن روح آنها است، و همواره خود را با این سؤالها مواجه می بینند: از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؛ و آنجا که می رویم، انجام دادن چه کاری و داشتن چه رفتاری در اینجا سبب آسایش و آرامش یا رنج و عذاب ما در آنجا می شود.

بدیهی است علوم تجربی و اختراعات و اکتشافات بشر هر اندازه ارتقا یابند قادر به پاسخ درست این سؤالات نیستند، و لاجرم پاسخگوی آنها تنها یک دین و حیاتی است که حقانیت آن با براهین یقین بخش اثبات شده باشد، و اگر جواب این سؤالهای چالش آور را از یک دین و حیاتی اثبات شده نگیرند، مانند برخی از مردمان گذشته به اعمال بسیار خرافی اقدام می کنند، و مرده ها را

خویش به آرامش کلی دست یابد، بلکه به سبب داشتن بعد روحی، و بحکم اینکه یک موجود مجرد و جاودانه و ابدیت طلب در وجود او بودیعت گذاشته شده است، جز در حال اشتغال به کارهایی و داشتن سرگرمی هایی که او را از خود بیخود می کند، همواره دو اندیشه همراه هیجانها و دغدغه ها فضای ذهن او را فرا می گیرد و آرامش و آسایش او را بهم می زند.

اول: اندیشه دربارهٔ یک مبدأ نامرئی که خارج از حدود اسباب، نعمتهایی را (مانند تولد پسر یا دختر یا به ثمر رسیدن باغ و مزرعه ها و سلامتی قلب و مغز و غیره) به انسانها روا می دارد، و بلاهایی را (مانند مرگ اطفال و جوانان بر اثر سیل و حریق و بیماریهای ناشناخته و خشک شدن باغ و مزرعه ها بر اثر خشکسالی) بر سر کسانی می آورد.

دوم: اندیشه دربارهٔ اینکه چه کاری را انجام دهد و چه رفتاری را پیشه خود کند، تا آن مبدأ نامرئی را از خود راضی و خشنود کند و از نعمتهایش بهره مند و از بلاهایش در امان باشد، و هر گاه انسانها دربارهٔ آن مبدأ، هدایت نشوند و واقعیت امر به آنها گفته نشود دچار سنگ پرستی، آتش پرستی، ستاره پرستی، گاوپرستی و غیره می شوند، و از این راه های ناسالم و آفت خیز آن احساس فطری ساکت می گردد؛ مانند طفلی که حس فطری گرسنگی او را وا می دارد که هر چه را پیش خود می بیند در دهان می گذارد، و اگر غذایی را جلو خود نبیند بیچار نمی نشیند بلکه پارچه های کهنه، مقوا، سنگ، شیشه و هر آنچه را که دستش به آن برسد در دهان خود می گذارد و به بیماریها و امراض مهلکی دچار می گردد، و اگر هم ممکن باشد بر اثر پیشرفت علوم و مشاهده نهایت نظم و هماهنگی در این جهان، بخش اول اندیشه دربارهٔ مبدأ بخوبی روشن گردد و

■ افراد نوع انسان نظر به بعد روحی فطرتاً ابدیت خواه و زوال ستیز هستند و احساس فطری آنها، فنای جسم و جاودانه ماندن روح آنها است.

مسلح به شمشير و تير و کمان و مزین به زيور و زينت آلات و همراه غذاهای لذیذ بخاک می سپارند، یا مانند برخی از مردمان عصر جاهليت و مردمان عصر ما، آن اندازه به اندوختن سرمايه از تمام راههای مشروع و نامشروع و ایجاد (تکاثر) مشغول می شوند و خود را با وسایل لهو و لعب و استفاده از مواد مخدر سرگرم می کنند که همواره از خود بی خود می شده و بانگ و آوای آن سؤالها را که از ضمير و وجدان شان برمی خیزد نمی شنوند و فشار آن را احساس نمی کنند و بعد از بسر بردن چند سالی در مکیدن خون زحمتکشان و استثمار دیگران بخاک سپرده می شوند، آنگاه می دانند که به کجا آمده و چه کردار و رفتاری سبب نگون بختی و رنج و عذاب آنها گردیده است؛ یا مانند برخی از مردمان معاصر که به مقتضای روح مجرد خود بی نهایت طلبی را در همین جهان محدود و متناهی جستجو می کنند، و چون تحقق غیرمتناهی در متناهی محال است، بنابراین زندگی را در اوج رفاه و تنعم پوچ و بیهوده، و حتی غیر قابل تحمل می دانند و دچار نومیدی و افسردگی می شوند، و شدت فشار این حالات و انفجار ناگهانی متجر به خودکشی می گردد. افزایش روز افزون آمار افسردگیها و خودکشیها در کشورهای ثروتمند و در خانوادههای مرفه ناشی از همان احساس پوچی و بیهودگی زندگی «تهلیسم» و نتیجه انفجار همان اضطرابها، دغدغهها و یأس و نومیدیهها است.

نیاز انسانها به دين وحياني در زندگی اجتماعی

امر دوم اینکه نوع انسان چنین نیست که مانند جانداران دیگر فقط چند فرد، و در حدود افراد خانواده که عطوفت بر آنها حاکم است، بدور یکدیگر جمع شوند، بلکه انسان نوعاً به گونه ای

آفریده شده که زندگی او باید بصورت اجتماعی تحقق یابد؛ یعنی باید جمع بیشماری از خانوادهها دور هم گرد آیند تا لوازم زندگی خود را از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و ارتباطات و معالجات و مبارزه با آفات و غیره را بدست بیاورند. راز اجتماعی بودن زندگی انسانها و اجتماعی نبودن سایر جانداران در این نکته نهفته است که جانداران دیگر علاوه بر اینکه زندگی بسیار ساده و سطحی بی دارند، تک تک آنها وقتی وارد صحنه زندگی می شوند، بطور پیش ساخته اکثر لوازم زندگی - از قبیل پوشاک و خوراکیهای آماده، و اطلاعات مربوط به مسکن سازی و وسایل دفع سرما و گرما و دفاع از تهاجم دشمنان، و نیروی تشخیص خوراکیهای مسموم و بهداشت مناسب حال خود و غیره - را همراه غریزه های کنترل شده و تنظیم یافته، با خود می آورد. اما افراد نوع انسان با اینکه زندگی متنوع و پیچیده و پر رنگ و مرفهی را می خواهد، لخت و عربان و بدون هیچ وسیله و هیچ امکان و اطلاعاتی به دنیا می آید و برای پیدا کردن وسایل یک زندگی متنوع و پیچیده و مرفه که با اندوختن، پختن، بافتن و دوختن پوشاک و تهیه وسایل و ساختن مسکن و ایجاد بهداشت و وسایل مبارزه با خطرات و آفات شکل نخستین آن تحقق می یابد، جز عقل، هیچ وسیله دیگری ندارد. عقل هر گروهی از انسانها، هر اندازه هم فعال باشد، می تواند بعد از تجربه و کسب علم و آگاهی تنها یکی از آن تجارب را به کار بندد و بقیه تجارب را باید گروه های دیگر مورد استفاده قرار دهند، جمعی کشاورز و آسیابان و نانوا و جمعی بافنده و تاجر و خیاط و گروهی نجار و عمله و... بنابراین انسانها ناچارند بطور اجتماعی زندگی کنند، و برای پیدا کردن وسایل زندگی مناسب حال خود جز

بديهي است
علوم تجربي و
اختراعات و
اکتشافات بشر
هر اندازه ارتقا
یابند قادر به
پاسخ درست
این سؤالات
نیستند، و لاجرم
پاسخگوی آنها
تنها یک دين
وحياني است که
حقیقت آن با
براهین
یقین بخش
اثبات شده
باشد.

افراد ضعیف قرار دهند و بر خلاف مقتضیات طبیعت بشری، خود را از لذت جویی و تجمل‌گرایی و جاه‌طلبی محروم کنند.

بدیهی است چنین اتفاقی غیر ممکن و بمنزله این است که سنگی بر خلاف طبیعت خود بدون تکیه‌گاه در فضا بایستد یا بسوی آسمان صعود کند. و بفرض اینکه قوانین عادلانه‌ای وضع گردد، چگونه ضمانت اجرایی می‌یابد، و علاوه بر مقرر نمودن حق «وتوا!» چه اطمینانی هست به اینکه مجریان قانون و باطل‌گرایان، از ارتشاء و پارتی‌بازی و ملاحظات دیگر برای گذشتن از حق مظلومان پلی نسازند. و با توجه به استقلال دستگاه‌های قضایی در جهان، چه اطمینانی هست که برخی از خدا بی‌خبران، با مهر رسمی و امضای قاضی، از بیچاره‌ای نسبت به خانه و مزرعه‌اش خلع ید نکنند. وانگهی برای جنایتهای پشت پرده و دزدیهای کلان و سرقت‌های کم سابقه و هم چنین حریق‌ها و تخریب‌ها و ویرانگری‌های افراد از خدا بی‌خبر، قانون چه کار می‌تواند بکند؟

بنابراین زندگی اجتماعی تنها هنگامی آسایش و آرامش افراد انسانی را تأمین می‌کند که اولاً یک قانون صددرصد عادلانه حدود و حقوق همه افراد را مشخص نماید؛ ثانیاً غریزه‌ها را در جهت تطبیق با آن حدود و مرزها کنترل و تنظیم نماید؛ ثالثاً به تعداد افراد بشر پلیس‌های مخفی و همیشه بیدار بر دلها مسلط و حاضر و ناظر اجرای تمام مواد آن قوانین باشند. جای هیچ تردید نیست که تحقق این سه شرط: ۱- قانون صددرصد عادلانه؛ ۲- کنترل و تنظیم غریزه‌ها؛ ۳- گماشتن پلیس مخفی بر قلب یکایک انسانها، از توان تمام علوم تجربی و اختراعات و اکتشافات و تفکرات ادبی و فلسفی بشری خارج است و تنها دین و حیاتی اسلام است

زندگی اجتماعی راه دیگری ندارند. و زندگی اجتماعی نیز تنها زمانی قرین آسایش و آرامش است که تعاون و هماهنگی و محبت و مودت بر فضای آن حاکم و تضاد و تنش و تهاجم و تجاوز از آن دور باشد، در حالیکه ویژگیهای طبیعی و غریزی افراد نوع انسان بگونه‌ای است که تضاد و تنش و تجاوز و تهاجم را لازمه آنها ساخته است. زیرا افراد نوع انسان، مانند جانداران دیگر چنین نیستند که هرگاه وسایل ضروری زندگی آنها تأمین گردید، آرام و بی‌خیال گردند و کاری به کار دیگران نداشته باشند، بلکه عطش روح مجرد و بی‌نهایت‌طلبشان در شکل طمع‌ورزی و افزون‌طلبی‌های بی‌شمار و «تکاثر» و در جهت ارضای حس‌های کنترل نشده «لذت جویی و تجمل‌گرایی و جاه‌طلبی» همواره آنها را وا می‌دارد که دائماً چشم طمع را به هر چه دیگران دارند و به کدّ یمین و عرق جبین پیدا کرده‌اند بدوزند، و اگر مانعی نبینند آشکارا و از راه زور آنرا تصاحب می‌کنند و اگر مانعی ببینند مخفیانه و از راه سرقت و دزدی و تزویر و قانونی نشان دادن ستمها به حریم و حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و آنان را از حق حیات و زندگی محروم می‌نمایند آنگاه نیز در صورت سکوت و نشان دادن ضعف، مشت‌های از ستمگران ددمنش، صحنه زندگی انسانها را به زندان و حیات آنها را به مرگ تدریجی مبدل می‌نمایند، و در صورت مقاومت و فریاد و بروز جنگ، صحنه‌های زندگی را به اسلحه‌خانه‌های وحشتناکی مبدل می‌کنند، و قانونگزاری و تعیین مرز حقوق انسانها نیز به هیچ وجه قادر به جلوگیری از این تجاوز و تنش‌ها و جنگ و خون‌ریزی‌ها نیست. زیرا قانونگزاری که خود از طبقه زورمداران هستند به هیچ وجه قوانین عادلانه‌ای را وضع نمی‌کنند که خود را هم‌سنگ

زیرا
قانونگزاری که
خود از طبقه
زورمداران
هستند به هیچ
وجه قوانین
عادلانه‌ای را
وضع نمی‌کنند که
خود را هم‌سنگ
افراد ضعیف قرار
دهند و بر خلاف
مقتضیات طبیعت
بشری، خود را از
لذت‌جویی و
تجمل‌گرایی و
جاه‌طلبی محروم
کنند.

که این سه شرط را تحقق می بخشد:

۱- شرط اول یعنی «وجود یک قانون صددرصد عادلانه» اینگونه تحقق می یابد، که بعد از آنکه با براهین قطعی و یقین بخش اثبات شده است که قرآن کلام خداست، بدیهی است قانون مأخوذ و مستنبط از کلام خدایی که به یک اندازه خدای همه انسانها است و نیز دارای علم محیط و حکمت بی نهایت می باشد و مفسر و مبین این کلام نیز پیامبر و فرستاده ای است که خدا این کلام را برای او فرستاده و تفسیر و تبیین آنرا هم به او سپرده است؛ شکی در این نیست که چنین قانونی صددرصد عادلانه است و هیچ تبعیض و نقصی در آن متصور نیست.

۲- شرط دوم یعنی «کنترل غریزه ها و تنظیم آنها» نیز اینگونه تحقق می یابد، که همان کلام خدا که حقانیتش با براهین قطعی اثبات گردیده، تمام رفتار و کردار و گفتار انسانها را در دو مجموعه «منهیات و مأمورات» نشان داده است:

اول «منهیات» یعنی تمام رفتار و کردار و گفتاری که به نحوی از انحاء در آلوده کردن قلب و بدن افراد و انحطاط روح آنان مؤثر است یا اسباب اذیت و آزار قلب و بدن دیگران، و یا سبب امحای شخصیت حقیقی و حقوقی آنان و تیرگی روابط بین افراد و خانواده ها و جمعیتها می گردد مانند دروغ، ناسزاگویی، سخن چینی، غیبت، سوگند دروغ، شهادت ناروا، کبر، خودخواهی، بدبینی، تحقیر دیگران، حسادت، ریا، نفاق و دورویی، جاه طلبی، طمع کاری، عهد شکنی، بی تربیتی نسبت به پدر و مادر، قطع روابط خویشاوندی و بی توجهی نسبت به حقوق همسایگی، دزدی، غضب، خیانت در وزن و پیمان، فریب دادن مردم، رشوه، ریا، قمار، خوردن مال یتیمان و جنایتهای از قبیل قتل و

خون ریزی، زنا و همجنس بازی، روابط نامشروع، می خوارگی، استفاده از مواد مخدر، و در یک جمله مجموعه ای از جرم و جنایتها و اخلاق رذیله و روابط سیئه، که آیه های قرآن آنها را تحریم کرده و به عنوان «منطقه ممنوعه» اعلام نموده اند.

دوم «مأمورات» یعنی تمام گفتار، کردار و رفتاری که به نحوی از انحاء در طهارت قلب و بدن افراد و اعتلای روح آنان مؤثر است یا سبب آسایش بدن و آرامش روح دیگران و احیای شخصیت حقیقی و حقوقی آنان و موجب تحکیم روابط بین افراد و خانواده و جمعیتها می گردد، مانند عبادتهای بدنی و مالی، و بر طرف کردن فقر و بیماریها از راه توزیع عادلانه زکات و کمک های دیگر مالی به مستمندان و بذل و بخشش نسبت به طبقه پایین تا حد فداکاری و ایثار و مبارزه با فساد اخلاقی و رابطه های کثیف و انحرافی، از راه تطهیر دلها و پاکسازی محیط از آلودگیها و تمام جاذبه های انحراف اخلاقی، و مانند پیمودن راه صلح و آشتی و ایجاد رابطه محکم دوستی و صمیمیت تا رسیدن به مقام اخوت و برادری و جلوگیری از هرگونه تنش و برخورد و جنگ و خون ریزی و دشمنی، از راه رعایت کمال صداقت و امانت و وفا به عهد و پیمانها و فرو خوردن خشم و گذشت از خطاها و رعایت حقوق تمام افراد انسان از مرد و زن و خرد و کلان و پرهیز از هر نوع ظلم و ستم و تجاوز، و در یک جمله «کلیه اعمال صالحه و اخلاق فاضله و روابط حسنه» که آیه های قرآن آنها را واجب کرده و به عنوان «منطقه واجبات» اعلام نموده اند.

شرط سوم یعنی «گماشتن پلیس های مخفی و نامرئی بر قلب تک تک افراد» اینگونه تحقق می یابد که اصل اعتقاد جازم افراد یک جامعه به خدایی بودن آیه های قرآن، و اعتقاد جازم آنها به اینکه

قرآن کلام خداست، بدیهی است قانون مأخوذ و مستنبط از کلام خدایی که به یک اندازه خدای همه انسانها است و نیز دارای علم محیط و حکمت بی نهایت می باشد و مفسر و مبین این کلام نیز پیامبر و فرستاده ای است که خدا این کلام را برای او فرستاده و تفسیر و تبیین آنرا هم به او سپرده است؛

آیه‌های قرآن «مجموعه منهیات» را تحریم و «منطقه ممنوعه» و «مجموعه مأمورات» را واجب و «منطقه وظایف الزامی» اعلام کرده است، بصورت یک پلیس مخفی و نامرئی موسوم به «ایمان» بر قلب یکایک افراد آن جامعه مستقر می‌گردد، تا بر سر تمام دوراهی‌ها.

(اولاً) با نشان دادن تابلوی عبور ممنوع «فاما من طعی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی»^(۱)؛ یعنی، آن کسیکه سرکشی و نافرمانی کرده باشد و (لذتهای آنی و فانی) زندگی این جهان را بر (لذتهای مستمر و پایدار) جهان دیگر ترجیح دهد (و تحت تأثیر جاذبه‌های غرایز رها شده مرتکب انواع جرایم گشته باشد) قطعاً دوزخ جای او خواهد بود.

(ثانیاً) با نشان دادن تابلوی عقب‌گرد و توقف ممنوع و حرکت الزامی «و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی»^(۲)؛ (یعنی) آن کس که از شکوه و جلال و مقام پروردگارش بیمناک بوده و نفس خود را از آرزوها (و تلبذ از ارتکاب جرایم و گناهان و تن‌آسایی و ترک واجبات) باز داشته باشد (و وظایف واجب را انجام داده باشد) قطعاً بهشت جایگاه او خواهد بود.

(ثالثاً) با نشان دادن تابلوی یادآوری نتایج حرکت در منطقه ممنوعه و در منطقه انجام وظایف: «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره»^(۳)؛ پس هر کس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد (حتماً) آنرا خواهد دید، و هر کس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد (قطعاً) آنرا خواهد دید.

(رابعاً) با نشان دادن تابلوی واقع بینی و فرجام‌نگری جازم و قطعی: «ألا تزر وازرة وزر اخری، و

آری پلیس نامرئی «ایمان» و مستقر در یکایک قلبها، بر سر تمام دوراهی‌ها با نشان دادن این تابلوها، از عبور و مرور افراد آن جامعه از راه‌های خلاف و پانهادن در «منطقه ممنوعه» بکلی جلوگیری می‌کند.

ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری، ثم یجزاه الجزاء الاوقی، و ان الی ربک الممتهی»^(۴)؛ (یعنی واقعیت این است) که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (نه امیدوار باشید که دیگری گناه ترا بر دوش کشد و نه بترسید از اینکه تو گناه دیگری را بر دوش می‌کشی) و برای هیچ انسانی هیچ حاصل و درآمدی نیست جز آنچه خود با تلاش و کوشش بدست آورده است و (قطعاً) نتایج تلاش و کوشش هر انسانی (چه خوب و چه بد) دیده می‌شود (و مورد توجه قرار می‌گیرد) سپس سزا و جزای کافی به او داده می‌شود، و قطعاً پایان راه، به پروردگارت منتهی می‌گردد.

آری پلیس نامرئی «ایمان» و مستقر در یکایک قلبها، بر سر تمام دوراهی‌ها با نشان دادن این تابلوها، از عبور و مرور افراد آن جامعه از راه‌های خلاف و پانهادن در «منطقه ممنوعه» بکلی جلوگیری می‌کند و آنان را برای حرکت بی‌توقف و عقب‌گرد در راه انجام دادن واجبات و حرکت مستمر در (منطقه واجبات) ناچار می‌کند، و در نتیجه غرایز رها شده لذت‌جویی و تجمل‌گرایی و جاه‌طلبی (تکاثر) کنترل شده و منظم می‌گردد، و تعاون بجای تضاد و ائتلاف بجای اختلاف، و ایثار بجای انحصار و برابری به جای ظلم و غم‌خواری به جای خون‌خواری در زندگی افراد آن جامعه ظاهر می‌شود و زندگی اجتماعی بگونه بسیار مطلوب و مرغوب و پر از آسایش و آرامش و دور از هر رعب و هراس و دلهره در اختیار افراد آن جامعه قرار می‌گیرد و تمام دلایل این مبحث مهم در یک دلیل مسلسل منطقی که نتایج صغرا و کبراهای متعددی را نشان می‌دهد، خلاصه می‌شود به اینصورت:

۱- نازعات: ۳۷ تا ۳۹. ۲- نازعات: ۴۱-۴۰. ۳- زلزال: ۸. ۴- نجم: ۳۸ تا ۴۲.

«مقتضای طبیعت انسانها زندگی اجتماعی است، و زندگی اجتماعی بدون تحقق شرایط سه گانه «قانون صد درصد عادلانه و کنترل غریزه‌ها و گماشتن پلیس نامرئی بر یکایک قلبها» امکان‌پذیر نیست، و شرایط سه گانه مذکور هم جز بوسیله دین و حیانی (اسلام) امکان‌پذیر نیست، و نتیجه قطعی و تردیدناپذیر این قضایا این است که: «زندگی مقتضای طبیعت انسانها جز بوسیله دین و حیانی (اسلام) امکان‌پذیر نیست، بنابراین علوم و صنایع و اختراعات و اکتشافات بشری، هر اندازه پیشرفت کند، جوامع انسانی را از دین و حیانی بی نیاز نخواهد کرد، بلکه هر اندازه علوم و صنایع و اکتشافات بشری بیشتر پیشرفت کند، میدان فعالیت غریزه‌های لذت‌جویی و تجمل‌پرستی و جاه‌طلبی وسیع‌تر می‌گردد، و تأمین خواسته آن غریزه‌ها از راه ربا و ارتشا و استثمار اقشار زحمتکش و از راه دزدی و آرام‌ربایی و جنایت و خیانت و از راه قتل و کشتارهای دسته جمعی و بمباران کشورها و قتل عام اهالی شهرها و تخریب کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و بیمارستانها، بیشتر و گسترده‌تر تأمین می‌گردد، و نگون‌بختی و سیاه‌روزی اکثریت جوامع بشری شدیدتر و پررنگ‌تر می‌شود و نیاز جوامع بشری به دین و حیانی ضروری‌تر می‌گردد.

مرتکب گناهی شوند، احساس رعب و هراس از عذابهای اخروی و احساس یأس و حرمان از ثوابهای عظیم آفریدگار، آنچنان وجدان دینی آنها را آزار می‌دهد که دیگر هرگز به هیچ گناهی نزدیک نمی‌شوند. عکس این قضیه هم کاملاً صحیح است یعنی فقدان حس خداپرستی و دین‌باوری بگونه‌ای مغز و افکار انسانها را تخدیر می‌کند که دغدغه عواقب وخیم جرم و فساد و وحشت ارتکاب جنایتها، بکلی از دل آنها خارج می‌گردد، و با همان حالت تخدیر شده و ناآگاهی که تحت فشار کامجویی‌های دوران جوانی و جاه‌طلبی‌های دوران پیری و میان‌سالی قرار می‌گیرند، دیگر از فرورفتن در هیچ لججی و ارتکاب هیچ جرم و جنایتی خودداری نمی‌کنند، و ارتکاب هر جرمی مانند ریختن بنزین، عطش آتش‌کوره‌های فضیلت‌سوزی و آرزوسازی آنها را شعله‌ورتر می‌سازد، و اینکه کارل مارکس (بر حسب نقل کتاب کار و حقوق کارگر - تألیف شریف قریشی ترجمه ادیب لاری صفحه: ۹۴) گفته است: «دین افیون ملتها است» منظورش دین کلیسایی بوده که از آن با خبر بوده نه دین مبین اسلام که از متون اصلی آن آگاه نبوده است و اگر از دین اسلام آگاهی می‌داشت و حقگو هم می‌بود می‌گفت: «بی‌دینی افیون ملتها است».

فقدان حس
خداپرستی و
دین‌باوری
بگونه‌ای مغز و
افکار انسانها را
تخدیر می‌کند که
دغدغه عواقب
وخییم جرم و
فساد و وحشت
ارتکاب جنایتها،
بکلی از دل آنها
خارج می‌گردد.

○●

بی‌دینی افیون ملتها است

در پایان این مبحث لازم است این مطلب را نیز یادآور شویم، که حس خداپرستی و دین‌باوری انسانها را آنچنان بیدار و هوشیار و مسئول بار می‌آورد که به هیچ جرم و گناه و جنایتی نزدیک نمی‌شوند، و اگر گاهی در نتیجه طغیان غرایز و محیط‌های آلوده و نزدیکی به عناصر نامطلوب،